

حوزه و دانشگاه

گروهی از فضایی حوزه عملیه قم نسبت به شکاف میان حوزه و دانشگاه هشدار دادند که خبر آن در روزنامه اطلاعات مورخ ۲۳ تیر ماه ۸۱ درج گردیده. منظور نگارنده از درج این مختصر کوشش ناچیز نیست متکی بر بضاعتی اندک برای کالبد شکافی ریشه‌های تاریخی این شکاف.

ایرانی با وجود زندگی در سرزمینی خشک و نیمه خشک و علیرغم آنکه سایر تمدنها در حاشیه رودخانه‌های پهناور و در سرزمینهای مرطوب رونیده‌اند در طول تاریخ زندگی خود حداقل دویار دست به ایجاد تمدن زده و هم اینک نیز با همت والای نسل جوان خویش اراده کرده تا تمدن تازه‌ای را پایه ریزی نماید. امروز جامعه جوان ایران با بیست میلیون دانش‌آموز و دانشجو یاری خداوند و در شرایط سخت اقتصادی و اجتماعی موجود مراحل «کسب دانش» را طی کرده و به آستانه و جایگاه رفیع «کشف دانش» گام نهاده و در بسیاری از آزمونهای جهانی رتبه اول است و مسایه افتخار و سربلندی. اما دریغ با راه ندادن به او که از حاشیه زندگی به متن و مرکز بیاید و عرض اندام کند او را ناخوانمردانه و ضد البته نابخردانه به ورطه یأس و انفعال و اعتیاد و خودکشی یا فرار از صیحن سوق داده‌ایم و بقول معروف گکمانهم نمی‌گردد که بدست گناهکار خود چه فاجعه‌ای آفریده‌ایم. از انسان مایوس منفعل و نا امید هیچ کار مثبتی ساخته نیست، نه قادر است قوه قضائیه و شورای نگهبان را اصلاح کند و نه می‌تواند مشکل بیکاری و فقر و فساد و تبعیض را و بطریق اولی انتظار عبثی است توسعه / شکوفایی و تمدن‌سازی را.

اگر کشورهای غربی و اخیراً برخی

از کشورهای آسیایی به این درجه از پیشرفت و ترقی رسیده‌اند که مسایه رشک و حسد و غبطه ما شده‌اند عمدتاً ناشی از تعریف تازه ایست که از «انسان» و حقوق او عرضه داشته‌اند و طرفه آنکه این تعریف تازه بسیار نزدیک به واژه ایست که در دین ما به «خلیفه الله - جانشین خدا» تعبیر شده اما چون یادآوری این مهم برای بردار کنندگان حلاج و سرکوبگران حاکم هیچگاه مقرون به صرفه و صلاح نبوده و نیست لذا سانسور دینی شده و بگوشمان نمی‌خورد. انسان هنگامی می‌تواند منشاء اثر و خلاقیت و خلاصه تمدن‌ساز باشد که ابتدا از حاشیه به متن و مرکز زندگی بیاید یعنی انسانیت و کرامت او خداگونه و نه کمتر مورد ارج و احترام ممنوعان خویش قرار گیرد و این مهم در صدر اسلام اتفاق افتاد که در نهایت منجر به شکل‌گیری تمدن اسلامی و آن هم بطور عمده بدست ایرانیان گردید. در منابع تاریخی می‌خوانیم که دانشمندان یهودی / بودایی / مسیحی / زرتشتی و حتی دهری (ماتریالیست) در مدارس اسلامی گرد آمدند و ابتدا نهضت ترجمه به راه افتاد.

اما ماجرای اقول تمدن اسلامی بمراتب مهم‌تر و عبرت‌انگیزتر است. می‌دانیم منابع اصلی برای اظهار نظر یک فقیه در مورد پدیده‌هایی که تازه و نوظهورند قرآن / سنت / حدیث و عقل بود ولی با گذشت زمان و بتدریج تکیه بر سنت و حدیث آساده بجای کار دشوار خردگزینی و مراجعه به عقل مرسوم شد و سرانجام عقل جایگاه خود را بکلی از دست داد تا آنجا که اشعری در مسجد بصره و در حضور مردم از مراجعه به عقل خود بدرگاه خداوند توبه کرد تا هرگز مرتکب چنین گناهی نشود. شاید این توبه از بدو خلقت تا بحال واقعاً بی‌نظیر و

یکتا باشد. اما متأسفانه در مقام عمل تداوم یافت و چنان خسارات عظیم و جبران ناپذیری در جهان اسلام بیار آورد که از عواقب آن هنوز به گونه‌ای گسترده در رنجیم.

به دلایل فقهی متکی بر «حدیث» که به تخریب مجسمه‌های بودا یا تعطیل مدارس دخترانه در افغانستان انجامید کاری نداریم. سوال ما این است در حالیکه بیش از ۶۰٪ شرکت کنندگان و قبول شدگان کنکور دانشگاه‌ها را در ایران دختران تشکیل می‌دهند بموجب کدام دلیل عقلی اجازه ندارد در بسیاری از کسارهای فکری نظیر اجتهاد / قضایات / وزارت / ریاست جمهوری و بسطریق اولی رهبری شرکت داشته باشند؟ سوال دوم آیا برای کودک ازاری از سوی پدر حتی اگر منجر به مرگ کودک شود می‌توان دلایل بخردانه‌ای ارائه کرد یا خیر منابع حدیث متکی بر علم رجال که آن نیز خود نوعی حدیث است برای پاسخگویی کفایت می‌کند؟ سوال سوم آیا با تدریس علم مکاسب می‌توان به مصافح پیچیدگیهای تجارت جهانی رفت؟ و آیا در حوزه‌های محترم علمیه تاکنون چند رساله برای رفع مشکلات قوه قضائیه پیچیدگیهای تجارت جهانی رفت؟ و آیا در حوزه‌های محترم علمیه تاکنون چند رساله برای رفع مشکلات قوه قضائیه که ظاهراً ملک خودشان است و آه از نهاد گردانندگانش به آسمان رسیده نوشته‌اند؟ برای حل سایر مشکلات جامعه نظیر بیکاری جوانان چه تدبیری اندیشیده‌اند؟ و امروز آیا مسایل مربوط به فقر و فساد و تبعیض مهمتر است که موضوع رساله‌ها باشد یا هنوز کپی کردن «رساله طهارت» اولویت دارد؟ در زمانهای گذشته نیز اینگونه سخیف اندیشی بود که جنگ

حیدری و نعمتی و دعوای اخباری و اصولی را به راه انداخت اینگونه کج اندیشی بود که ملا محمد باقر مجلسی را واداشت تا بر ضد اندیشمندی نظیر ملاصدرا و ملاصادق اردستانی که هر دو از خردگرایان بنام دینی بودند فتوا دهد و سرانجام اردستانی را از شهر اصفهان بیرون کند و تمدن اسلامی را که می‌رفت تا با پرورش نخبگانی چون فارابی / ابن سینا / ذکریای رازی / حکیم فردوسی / ابوریحان بیرونی بثمر بنشیند ناگهان در جنبر ظاهرینی قشر یونی همچون محمد غزالی که فارابی و ابن سینا و فردوسی را تکفیر نمود و سخنان آنان را «الکفر الصریح» خواند سیر نزولی و روند نابودی پیمود.

علیرغم آنکه هیچ دینی به اندازه اسلام برای علم و دانش ارج و منزلت قائل نشده ولی با کمال تأسف وجود حالت قهر و غضب بین دین و دانش هنوز مهمترین چالش جامعه ما را تشکیل می‌دهد که حمله به دانشگاه‌ها و فرار مغزها و اعتیاد و خودکشی باز تاب آنست. اما با این همه ما نباید مسیر صحیح جامعه خود را گم کنیم. در دوران شکوفایی تمدن اسلامی مسجد - مدرسه محل آموزش توأمان دین و دانش بود اما به مرور زمان و بخصوص از قرن ششم هجری به بعد قشریون اجازه نمی‌دادند تدریس سایر دانشهای مبتنی بر عقل صورت پذیرد و طرفه آنکه این قرن مصادف است با قرن ۱۲ میلادی و همزمان با رنسانس که دانشگاههای اروپایی را بر اساس مدارس متقدم اسلامی ساختند. اینک نزدیکی و گفتگو میان حوزه و دانشگاه بعنوان ترکیب هوشیارانه‌ای از دانش و دین می‌تواند منجر به فاصله گرفتن از جدال و چالش سهمگین این دو باشد. ■

آینده جهان از آن دموکراسی و مردم سالاری است

بر اساس گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۲ سازمان ملل متحد، طی ۲۰ سال گذشته چهل رژیم اقتدارگرا در جهان سقوط کرده است و اکنون ۵۷ درصد مردم جهان در شرایط دموکراتیک زندگی می‌کنند. البته رقم قابل توجهی از این درصد مربوط به کشور یک میلیاردی هند است که علیرغم قرار گرفتن در حوزه‌های کشورهای دنیای سوم و تکرر ادیان و مذاهب از نوعی دموکراسی و مردم سالاری نهادینه شده برخوردار است، در حالیکه همزاد آن کشور پاکستان حتی یک روز بدون حضور تعیین کننده نظامیان نتوانسته است زندگی آرام و بدون دغدغه‌ای را در شرایط دموکراتیک تجربه کند.

دموکراسی و مردم سالاری هدیه‌ای نیست که به کشوری اهداء شود، بلکه یک شیوه زندگی تجربه شده است که از بقیه شیوه‌های حکومتی مضار کمتر و منافع بیشتری دارد. این شیوه را باید آموخت، تمرین کرد و بکار برد. بهر حال آینده جهان از آن مردم سالاری و حاکمیت ملی است. کشورهای بی‌بسیاری به پیشرفت و توسعه همه جانبه و رشد یابنده دست می‌یابند که سرنویشتشان بر اساس خواست و رأی ملت و ساختار پارلمانی بدون واسطه و نظارت‌های استصوابی آنچنانی تعیین بگردد و نه اراده یک گروه و حکومت فردی. ■